

راهبرد چین در برابر تحولات انرژی

وابسته به تنگه هرمز چیست؟

ژئواکونومی صبر در برابر ژئوپلتیک آتش

یادداشت

فرشید فرحناکian

دکتری حقوق نفت و گاز



معادله یکن در تنگه هرمز، معادله‌ای میان آسیب‌پذیری و فرصت است. چین به‌دلیل وابستگی وارداتی، از بی‌ثباتی زیمان می‌بیند؛ اما به‌واسطه انباشت ذخایر، تنوع بخشی تأمین و سلطه در صنایع سبز، ابزارهای مدیریت بحران را نیز در اختیار دارد. در نهایت، مفهوم «حکمرانی یعنی پیش‌بینی» در این بحران به محک گذاشته شده است. ذخایر نفتی، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک و دیپلماسی موازن، همگی اشکال متفاوتی از پیش‌بینی و آینده‌اند. ژئوپلتیک ممکن است با آتش عمل کند؛ اما ژئواکونومی با زمان؛ و در جهانی که بحران‌ها تکرارشونده‌اند، شاید قدرت واقعی نه در شدت واکنش، بلکه در عمق آمادگی تعریف شود. تنگه هرمز صرفاً یک مسیر دریایی نیست؛ یک گره ساختاری در اقتصاد جهانی است. بر اساس برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی (International Energy Agency)،

حدود یک‌پنجم تجارت جهانی نفت از این گذرگاه عبور می‌کند. هر اختلال در آن، به‌سرعت در قیمت انرژی، هزینه حمل‌ونقل، بیمه دریایی و تورم جهانی منعکس می‌شود. برای چین، این گلوگاه حیاتی‌تر از بسیاری اقتصادهای دیگر است. یکن بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام جهان است و بخش مهمی از نیاز خود را از خاورمیانه تأمین می‌کند؛ بنابراین هرگونه ناامنی در هرمز مستقیماً به امنیت انرژی، ثبات صنعتی و تراز تجاری چین گره خورده است. جنگ جهانی اول ایالات‌متحده و اسرائیل با ایران در ۲۸ فوریه، فراتر از یک تقابل نظامی منطقه‌ای، به ژئوفنی برای ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل شده است. اگر میدان نفت در آسمان منطقه و آب‌های خلیج فارس شکل گرفته، میدان اصلی رقابت قدرت‌ها در بازر انرژی، زنجیره‌های تأمین، معاشرو نظم دریایی جهانی و روایت‌های مشروعیت بین‌المللی جریان دارد.

مارس ۲۰۲۶ تا حدود ۴۰ میلیون بشکه از ذخایر خود را برای مهار قیمت‌ها آزاد کردند، چین در موقعیتی متفاوت قرار گرفت؛ نه به‌عنوان مصرف‌کننده اضطراری ذخایر، بلکه به‌عنوان بازیگری که پیشاپیش «فضای تنفسی انرژی» ایجاد کرده بود. چین از موقعیت انباشته خود به‌عنوان «فضای تنفسی انرژی» بهره برد. این تفاوت، یک شکاف نهادهای مهم را نشان می‌دهد: در اقتصادهای OECD، ذخایر بیشتر ابزار واکنش هستند و در چین، ذخایر ابزار پیش‌دستانه مدیریت ریسک‌اند. این شکاف، بحثی قدیمی را احیا کرده است: اینکه آیا ذخایر انرژی صرفاً ابزار اقتصاد هاستند یا شاخصی از «حکمرانی فرزان‌دیش»؟ در اینجا پیش‌بینی کردن (« Gouverner, c'est prévoir») به‌طور مستقیم وارد تحلیل می‌شود. ذخایر نفتی نه دارایی منفعل، بلکه محصول تصمیم‌گیری بلندمدت و پرهزینه‌ای هستند که تنها در لحظه بحران ارزش واقعی خود را نشان می‌دهند.

مدیریت فعال امنیت مسیرهای دریایی

انباشت ذخایر نفت تنها یک بخش از راهبرد چین است. این سیاست در امتداد یک منطق گسترده‌تر قرار داد: کاهش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های ژئوپلتیک و تبدیل بحران‌ها به فرصت‌های ساختاری. درحالی‌که ژئوپلتیک آتش، مسیرهای انرژی را بی‌ثبات می‌کند، چین تلاش کرده‌است از طریق سه محور، خود را از ضربه مستقیم جدا کند: ذخایر راهبردی انرژی؛ تنوع‌بخشی به واردات از روسیه، آمریکای لاتین و آفریقا؛ توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و سلطه بر زنجیره‌های صنعتی سبز. این ترکیب باعث شده که چین در برابر شوک‌های کوتاه‌مدت، انعطاف‌پذیرتر از بسیاری اقتصادهای بزرگ عمل کند. بدون آنکه از وابستگی ساختاری به انرژی جهانی خارج شده باشد. بحران انرژی، فرصت‌هایی نیز ایجاد می‌کند. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) که در



معادله یکن در تنگه هرمز، تنها دربارهٔ نفت یا جنگ نیست؛ دربارهٔ کنترل مسیرها، زمان و تاب‌آوری سیستم‌های اقتصادی است. از یک‌سو، ژئوپلتیک آتش در حال بازتعریف گلوگاه‌های جهانی است.

آژانس بین‌المللی انرژی (Agency) تأکید می‌کند که بی‌ثباتی ژئوپلتیک معمولاً سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر را تسریع می‌کند؛ بنابراین، شوک نفتی می‌تواند به تقویت صنایع آینده چین منجر شود. افزایش قیمت نفت معمولاً به تسریع گذار انرژی منجر می‌شود. چین در این گذار موقعیت مسطلی دارد. بر اساس داده‌های آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) این کشور رهبر جهانی در تولید پنل‌های خورشیدی و باتری‌های لیتیوم-یون است. به‌بیان‌دیگر، در حالی‌که ابزار واکنش هستند و در چین، ذخایر ژئوپلتیک آتش قیمت نفت را بالا می‌برد، ژئواکونومی صبر می‌تواند بازار صادرات فناوری سبز چین را گسترش دهد. در همین چهارچوب، برخی تحلیلگران چینی پیشنهاد می‌کنند که یکن باید در پاسخ به این روند، حضور دریایی خود را تقویت کند و حتی سازوکارهای ارتباطی دریایی با کشورها، اجمله ایالات‌متحده، ایجاد کند. این بحث مطلقاً به سمت «مدیریت فعال امنیت مسیرهای دریایی». در سطح راهبردی، بحران هرمز تنها دربارهٔ نفت نیست؛ دربارهٔ کنترل مسیرهای دریایی جهانی

دریاست. اینجاست که این انباشت ذخایر نفت تنها یک بخش از راهبرد چین است. این سیاست در امتداد یک منطق گسترده‌تر قرار داد: کاهش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های ژئوپلتیک و تبدیل بحران‌ها به فرصت‌های ساختاری. درحالی‌که ژئوپلتیک آتش، مسیرهای انرژی را بی‌ثبات می‌کند، چین تلاش کرده‌است از طریق سه محور، خود را از ضربه مستقیم جدا کند: ذخایر راهبردی انرژی؛ تنوع‌بخشی به واردات از روسیه، آمریکای لاتین و آفریقا؛ توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و سلطه بر زنجیره‌های صنعتی سبز. این ترکیب باعث شده که چین در برابر شوک‌های کوتاه‌مدت، انعطاف‌پذیرتر از بسیاری اقتصادهای بزرگ عمل کند. بدون آنکه از وابستگی ساختاری به انرژی جهانی خارج شده باشد. بحران انرژی، فرصت‌هایی نیز ایجاد می‌کند. آژانس بین‌المللی انرژی (International Renewable Energy Agency) که در

بویژه چین، است. این نگاه، یک لایه جدید به رقابت ژئوپلتیک اضافه می‌کند: تنگه هرمز نه‌فقط یک نقطه انرژی بلکه بخشی از شبکه بزرگ‌تر «کنترل دریایی جهانی» است. موضع رسمی یکن در قبال بحران فعلی، بر خوب‌سننداری، آتش‌بس و گفت‌وگو تأکید دارد. اظهارات شتی جن‌بینگ رئیس جمهوری چین و بیانیه‌های وزارت خارجه چین، بر نقش «سازنده» این کشور در کاهش تنش‌ها و احترام به حاکمیت کشورها تمرکز کرده‌اند. این رویکرد را باید در چهارچوب منافع مادی چین تحلیل کرد، نه صرفاً اصول هنجاری. چین اقتصادی تجارت‌محور و وابسته به واردات انرژی است. هر افزایش پایدار در قیمت نفت، هزینه تولید صنعتی، حمل‌ونقل و صادرات آن را افزایش می‌دهد.

افزون بر این، بی‌ثباتی در خلیج فارس می‌تواند یکی از گریدوهای حیاتی ابتکار «کمربند و جاده» را با مخاطره روبه‌رو کند؛ بنابراین صلح طلبی چین پیش از آنکه اخلاقی باشد، یک ضرورت استراتژی است.

چین تلاش کرده‌است با حفظ روابط همزمان با ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، جایگاه خود را به‌عنوان بازیگر متوازن تثبیت کند. این سیاست توازن‌گرایانه، به یکن اجازه می‌دهد دسترسی اقتصادی خود را حفظ و از گرفتار شدن در بلوک‌بندی‌های سخت جلوگیری کند؛ اما باید میان «میانجیگری فعال» و «مدیریت ریسک منفعل» تمایز قائل شد.

این تفاوت به معنای حذف ژئوپلتیک از معادله چین نیست بلکه نشان‌دهنده تقدم اقتصاد بر مداخله نظامی است.

جهان



یکن می‌کوشد از بی‌ثباتی به‌عنوان محرک بازآرایی مزیت نسبی خود در صنایع آینده بهره‌برد، بی‌آنکه مستقیماً وارد میدان درگیری شود؛ بنابراین یکن «کنترل دریایی جهانی» است. موضع رسمی یکن در قبال بحران فعلی، بر خوب‌سننداری، آتش‌بس و گفت‌وگو تأکید دارد. اظهارات شتی جن‌بینگ رئیس جمهوری چین و بیانیه‌های وزارت خارجه چین، بر نقش «سازنده» این کشور در کاهش تنش‌ها و احترام به حاکمیت کشورها تمرکز کرده‌اند. این رویکرد را باید در چهارچوب منافع مادی چین تحلیل کرد، نه صرفاً اصول هنجاری. چین اقتصادی تجارت‌محور و وابسته به واردات انرژی است. هر افزایش پایدار در قیمت نفت، هزینه تولید صنعتی، حمل‌ونقل و صادرات آن را افزایش می‌دهد.

از یک‌سو، ژئوپلتیک آتش در حال بازتعریف گلوگاه‌های دریایی جهان است از سوی دیگر، ژئواکونومی صبر تنوع انرژی و سلطه صنعتی، خود را از شوک‌های مستقیم جدا کند؛ اما روایت جدید نشان می‌دهد که این جدایی کامل نیست.

اگر گلوگاه‌های دریایی به ابزار مهار قدرت‌های بزرگ تبدیل شوند، حتی قدرتی مانند چین نیز ناگزیر از بازتعریف نقش خود در دریا خواهد بود. در نهایت، تنگه هرمز فقط مسیر عبور نفت نیست؛ نقطه تلاقی دو منطق قدرت است؛ یکی مبتنی بر کنترل ژئوپلتیک مسیرها و دیگری مبتنی بر انباشت ژئواکونومیک زمان. ژئواکونومی صبر با کندی انباشت، تاب‌آوری می‌سازد، چین در این میان نه در موقعیت پیروزی قطعی، بلکه در موقعیت «مدیریت نوسان» قرار دارد. یک نکته بنیادین اما باقی می‌ماند: حتی بزرگ‌ترین ذخایر نیز جایگزین ثبات سیستمیک نمی‌شوند.

اگر بی‌ثباتی از سطح منفعه‌ای به سطح جهانی گسترش یابد، هیچ میزان از انباشت نمی‌تواند اقتصاد جهانی را از هزینه‌های آن مصون نگه دارد. در نهایت، هرمز فقط یک گلوگاه انرژی نیست، یک آزمون حکمرانی است و در این آزمون، آنچه تعیین‌کننده است نه فقط حجم ذخایر، بلکه توانایی تبدیل پیش‌بینی به قدرت استراتژیک در لحظه بحران است.

این تفاوت به معنای حذف ژئوپلتیک از معادله چین نیست بلکه نشان‌دهنده تقدم اقتصاد بر مداخله نظامی است.

معماری بازآرندگی چندلایه تحلیل کرد. این معماری معمولاً شامل سه سطح است: اشراف اطلاعاتی بر ترده دریایی، توان واکنش سریع و ایجاد ریسک عملیاتی برای طرف مقابل. در مقابل، مانند هرمز که زمان واکنش در آن کوتاه و تراکم ترافیک در آن کم بالا است، چنین ساختاری می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در محاسبات راهبردی داشته باشد. با وجود این، نکته کلیدی این است که در نبرد گالیبولی موفقیت عثمانی صرفاً ناشی از قدرت آتش نبود، بلکه حاصل ترکیب جغرافیا، فرماندهی مؤثر و استفاده هوشمندانه از زمان بود. در چنین نبردهایی، نقش فرماندهانی همچون دربارادار شهید علی‌رضا تنگسیری که توان پیش‌بینی صحنه رزم و سازماندهی دفاع را دارند، بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد. زینرا در محیط‌های پیچیده، انسجام تصمیم‌گیری و شناخت دقیق صحنه نبرد، به اندازه توان تسلیحاتی تعیین‌کننده است. در سطح کلان‌رن، نبرد گالیبولی یک واقعیت بنیادین را برجسته کرد: در گلوگاه‌های راهبردی، «قدرت» مفهومی چندبعدی است. در این هنگامه، قدرت صرفاً به‌توان نظامی محدود نمی‌شود، بلکه شامل توان مدیریت ریسک، کنترل هزینه‌ها و اثرگذاری بر ادراک طرف مقابل نیز هست. شکست متفقین در گالیبولی نه فقط یک شکست نظامی، بلکه شکستی در طراحی راهبردی و درک محدودیت‌های محیطی هم بود. در نسبت با تنگه هرمز، این تجربه تاریخی نشان می‌دهد علاوه بر موارد فوق، توان اثرگذاری جمهوری اسلامی ایران بر اقتصاد و مناسبات مالی جهانی و در اختیار داشتن نیض انرژی و کالی جهان، بر محاسبات و تصمیم‌گیری طرف‌های مقابل بی تأثیر نخواهد بود.



افزایش می‌دهد. جدای از این، برتری خط ساحلی خلیج فارس، سامانه‌های موشکی ساحل به دریا و در عمق خاک ایران و نیز پراکندگی جزایر از غرب تا شرق خلیج فارس که هر یک می‌توانند نقش یک پایگاه عملیاتی را ایفا کنند، به‌عنوان اهرم اصلی نظم‌سازی به‌کار می‌گردد؛ رویکردی که هزینه‌های مالی و سیاسی آن کم‌تر است. در مقابل، چین در این محدود بود و این وضعیت را «واقعیتی تغییرناپذیر» توصیف می‌کند؛ به باور او، هدف آمریکا از خروج از درگیری‌های خاورمیانه، تمرکز بیشتر بر مهار چین و روسیه، و آمریکا قابل مشاهده است. هر دو منطقه، مستقیماً با امنیت بین‌الملل هستند. تنگه دارانل (طول ۶۸ کیلومتر از عرض هزار و ۲۰۰ متر) مسیر دسترسی از دریای مدیترانه به دریای سیاه و عمق استراتژیک روسیه بود. تنگه هرمز (با حدود ۱۶۰ کیلومتر طول و میانگین عرض حدود ۶۰ کیلومتر)، شریان اصلی انتقال انرژی و تجارت دنیا محسوب می‌شود که بخش قابل توجهی از نفت و گاز جهانی از آن عبور می‌کند. در هر دو مورد، جغرافیا نه یک عنصر پس‌زمینه‌ای، بلکه عامل تعیین‌کننده در معادله قدرت است. در این چهارچوب، اولین درس گالیبولی برای تحلیلگران نظامی و سیاسی امروز، دید محدود و تهدید دائمی مین‌ها، آزادی عمل آنها را به‌شدت کاهش داده بود. در چنین شرایطی هرگونه عملیات تهاجمی نیازمند کنترل هم‌زمان دریا و خشکی بود؛ امری که متفقین در تحقق آن ناکام ماندند. در تنگه هرمز نیز ساختار جغرافیایی مشابه، شامل آب‌راه محدود، سواحل تحت اشراف و نقاط کور متعدد، به‌طور طبیعی سطح آسیب‌پذیری نیروهای دریایی مهاجم را

شباهت‌های واقعه تاریخی؛ وقتی جغرافیا قدرت‌های بزرگ را متوقف می‌کند

از گالیپولی تا هرمز

یادداشت

مجیداحوان

پژوهشگر بین‌الملل

نبرد گالیبولی یا «چاناک قلعه» در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ در یکی از حساس‌ترین نقاط ژئوپلتیک جهان و در بستر جغرافیایی غرب ترکیه امروزی رخ داد؛ جایی‌که تنگه‌های «داردانل» و «سفر» به‌عنوان دروازه ارتباطی دریای مدیترانه و دریای سیاه، نقش تعیین‌کننده‌ای در موازنه قدرت اروپا و آسیا داشته‌اند. در اوج جنگ جهانی اول نیروهای متفقین با محوریت بریتانیا و فرانسه عملیاتی را با هدف عبور از داردانل، تصرف قسطنطنیه و گشودن مسیر تدارکاتی به سوی روسیه آغاز کردند. این عملیات که در ابتدا به‌عنوان یک تهاجم سریع و قاطع طراحی شده بود، در عمل به شکستی از پیچیده‌ترین و پرهزینه‌ترین شکست‌های نظامی قرن بیستم تبدیل شد.

نبرد گالیبولی برای استعمار پیر و هم‌پیمانانش صرفاً یک شکست نظامی نبود، بلکه نمونه‌ای کلاسیک از مواجعه میان برتری نظامی با محدودیت‌های جغرافیایی محسوب می‌شد.

در این نبرد ناوگان‌های مدرن متفقین در برابر شبکه‌ای از مین‌های دریایی، توپخانه ساحلی و دفاع منظم و عمیق سربازان عثمانی متوقف شدند.

^[1] نبرد گالیبولی یا «چاناک قلعه» در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ در یکی از حساس‌ترین نقاط ژئوپلتیک جهان و در بستر جغرافیایی غرب ترکیه امروزی رخ داد؛ جایی‌که تنگه‌های «داردانل» و «سفر» به‌عنوان دروازه ارتباطی دریای مدیترانه و دریای سیاه، نقش تعیین‌کننده‌ای در موازنه قدرت اروپا و آسیا داشته‌اند

^[2] در اوج جنگ جهانی اول نیروهای متفقین با محوریت بریتانیا و فرانسه عملیاتی را با هدف عبور از داردانل، تصرف قسطنطنیه و گشودن مسیر تدارکاتی به سوی روسیه آغاز کردند

^[3] این عملیات که در ابتدا به‌عنوان یک تهاجم سریع و قاطع طراحی شده بود، در عمل به شکستی از پیچیده‌ترین و پرهزینه‌ترین شکست‌های نظامی قرن بیستم تبدیل شد

بدون روتوش



محمد محسن قایمی

کارشناس مسائل فلسطین

۴ چالش اسرائیل در «جنوب لبنان»

اکنون اسرائیل در میدان بر جنوب لبنان متمرکز شده و مشخصاً در حال ایجاد یک مرز جدید با هدف ایجاد حائلتی حدود ۸ کیلومتری در مرز لبنان و سرزمین‌های اشغالی با هدف امنیتی سازی این منطقه و به گفته سران رژیم، عمل به قول بازگرداندن امنیت به شهرک‌های شمالی و پایان دادن به خطر و تهدید از آنهاست.

البته اگر چه سناریوی اصلی اسرائیلی‌ها با شروع نبرد در لبنان پس از ورود حزب‌الله به جنگ رمضان پیشروی تا لیبانی به عنوان مقدمه خلع سلاح حزب‌الله بود، اما با ورود ترامپ و پیوند آتش بس جنگ ایران- آمریکا با آتش بس در لبنان، اسرائیلی‌ها فعلاً چاره‌ای ندارند تا سناریوی اصلی و بمباران کل لبنان را رها نکنند و سناریوی کنونی یعنی ایجاد حائل در جنوب را پیگیری کنند. البته ذکاوت این نکتة هم ضروری است که همین سناریو بسیار خطرناک و مقدمه تداوم پیشروی تا لیبانی در آینده خواهد بود.

آوی دیختر یکی از وزرای نتانیا‌هو هم در سخنانی گفته است: «اولین منافع اسرائیل حذف تهدید سلاح هسته‌ای ایران است، ما یک شریک استراتژیک داریم که ایالات متحده است و نمی‌توانیم در میدان‌هایی مانند لبنان با آن مخالفت کنیم در حالی که در میدان‌هایی که آن رهبری می‌کند اسرائیلی معتقدند وضعیت به سود اسرائیل نیست، همان‌گونه که انتخاب ارتش هم چنین شرایطی نیست. چالش‌های اسرائیل در وضعیت کنونی لبنان را با هم مرور می‌کنیم:

• **پیوند پرورنده‌ها:** حقیقت تلخ برای اسرائیلی‌ها این است که نبرد در لبنان تنها بخشی از بازی بزرگ‌تری است؛ پرورنده ایران: به باور تحلیلگران اسرائیلی، کاخ سفید به سمت استراتژی «فشار اقتصادی» پیش می‌رود، اما به امنیت شمال اسرائیل و پروژه خلع سلاح حزب‌الله آسیب می‌رساند. این مسئله همان راهبرد وحدت الساحاتی است که از سوی رهبران مقاومت دنبال می‌شود.
• **آتش‌بس:** این مدل نبرد تحمیل شده، وضعیت را به سود حزب‌الله کرده است، زیرا نبرد زمینی جایی است که حزب‌الله در آن تخصص دارد و برایش مطلوب‌تر است. آتش‌بس روز به روز فرو می‌پاشد؛ تنها در ۱۱ روز، دست‌کم سه سرباز اسرائیلی کشته شدند. در مقابل ارتش اسرائیل با نابود کردن سکوی پرتاب و بمباران مواضع پاسخ می‌دهد، اما آتش حزب‌الله ادامه خواهد داشت. به تعبیر یک تحلیلگر اسرائیلی، این آتش‌بس نیست، بلکه جنگ فرسایشی خوئین است. حزب‌الله دارد نبرد را با رتیمی که به نفعش است مدیریت می‌کند و به تدریج ارتش اسرائیلی را درگیر فرسایش می‌کند.

• **حزب‌الله و مذاکرات لبنان:** یکی از پروژه‌های جدی اسرائیل از آتش‌بس سال ۲۰۲۴، فشار بر لبنان از کانال آمریکایی‌ها برای خلع سلاح حزب‌الله از طریق فشار داخلی لبنان بود. اسرائیل علی‌رغم ناامیدی از این مسیر، اما دوباره تلاش دارد این مسیر را از طریق خائنین داخلی پیگیری کند. به باور تحلیلگران اسرائیلی، مدل جنگ کنونی به حزب‌الله این فرصت را می‌دهد تا مذاکرات را به شکست تبدیل کند و حزب‌الله به دنبال شکست هر مسیر مذاکره‌ای میان تل‌آویو و بیروت است. پیام آرخ‌شیخ نعیم قاسم دبیرکل حزب‌الله تأکید بر عدم خلع سلاح و رد تسلیم، همراه با بازگشت ساکنان روستاهای جنوبی و «سلطه» خطاب کردن کابینه جوزف عون به جای استفاده از لفظ دولت، در همین راستاست. به تعبیر پدیعوت آحارونوتی حضور ارتش اسرائیل در جنوب و تخریب روستاها، اسیدین اولتووزیک برای بقای حزب‌الله است.

• **پهپادها:** و آخرین چالش جدی اسرائیل در شرایط کنونی که فعلاً حملات به عمق لبنان با محدودیت روبه‌روست، ابتکار حزب‌الله درخصوص استفاده از پهپادها و تمرکز بر آسیب رساندن به افراد و تجهیزات ارتش اسرائیل در داخل خاک لبنان است. استفاده حزب‌الله از پهپادهای فیبر نوری ابتکار جدیدی است که پیش‌تر در جنگ اوکراین استفاده شده و حالا ارتش اسرائیل را با چالش روبه‌رو کرده است. ارتش اخیراً اقداماتی میدانی را آغاز کرده است که شامل بهبود سلاح‌های سربازان برای افزایش توان سرنگونی پهپادها، کاهش مدت زمان حضور هلیکوپترها در جنوب لبنان، استقرار رادارهای اضافی و نصب شبکه‌های دفاعی می‌دهد که این اقدامات دیر انجام شده و ممکن است کافی نباشند.

در جمع‌بندی باید گفت اگرچه حزب‌الله در وضعیت پیچیده و سرنوشت‌سازی قرار دارد، اما وحدت الساحات و اتصال آتش بس ایران به لبنان فرصتی به این جنبش مقاومتی لبنان داده است تا بتواند زمین بازی را به سود خود تغییر دهد.